

خردسالان

دوست



سال هفتم
شماره 438 ، شنبه
11 تیر ماه 1390
500 تومان



خردسالان

دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملأزاده
- نشانی: تهران-خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره 886، نشر عروج
- تلفن: 66701297 و 66706833 نمابر: 66712211

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

3 بامن بیا ...

4 دماغ آدم برفی

7 نقاشی

8 فرشته‌ها

10 دعا

12 حتما کمک کن!

16 بازی

17 جدول

18 خانه‌ی ما

20 بادبادک بازی

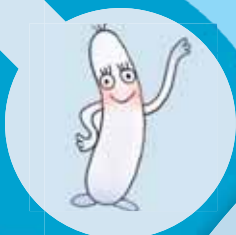
22 قصه‌ی حیوانات

24 کاردستی

25 فرم اشتراک

27 ترانه‌ها

پاک‌باز

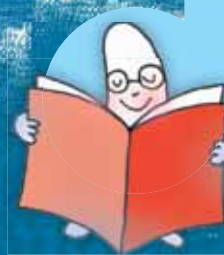


دوست من سلام.

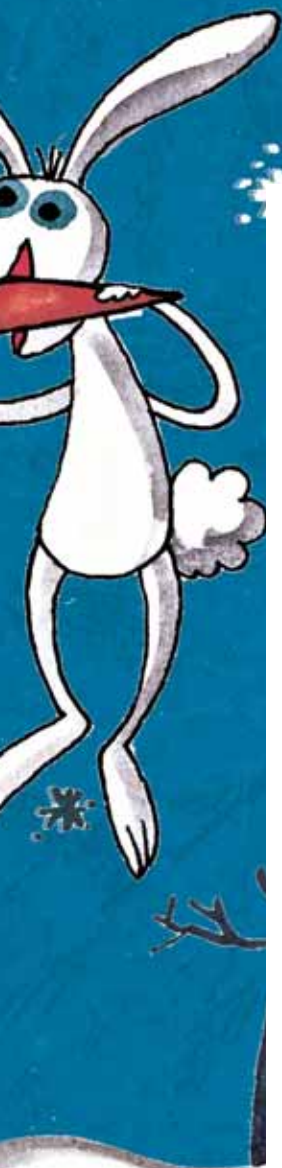
من برنج هستم. دانه‌ای سفید رنگ که وقتی پخته می‌شوم، نرم و خوش بو و خوش مزه می‌شوم! آن وقت به من پلو می‌گویند. ایرانی‌ها با خیلی از غذاهایشان پلو می‌خورند. پلو، بچه‌ها را قوی و سالم نگه می‌دارد. یادت باشد برای یک دانه‌ی برنج خیلی‌ها زحمت کشیده‌اند. پس پلوی توی بشقاب‌ت را تا آخر بخور و حتی یک دانه را هم هدر نده! این‌طوری من خیلی خوش حال می‌شوم و می‌فهم که تو دوستم داری! حالا اگر گرسنه نیستی، مداد رنگی‌هایت را بردار و با من بیا ...



دماغ آدم برفی



محمد رضا شمس

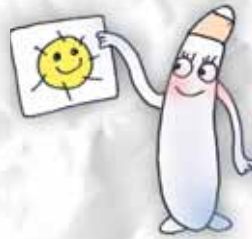


آدم برفی دماغش را دوست نداشت. دماغش خیلی دراز بود. یک روز رفت پیش خرگوش و گفت: «دماغ مرا کوچک می‌کنی؟» خرگوش که دهانش آب افتاده بود گفت: «معلوم است که کوچک می‌کنم. سرت را پایین بیاور تا دماغت را کوچک کنم.» آدم برفی سرش را پایین آورد. خرگوش یک گاز گنده زد و نصف دماغ آدم برفی را خورد. دماغ آدم برفی خیلی خوش مزه بود. خرگوش یک گاز دیگر زد و نصف دیگر دماغ را هم خورد. آدم برفی بی دماغ شد. غصه‌اش گرفت و گفت: «حالا من بدون دماغ چی کار کنم؟» خرگوش گفت: «من چه می‌دانم!» و خواست از آنجا برود که آدم برفی، دمش را گرفت و کشید. دم خرگوش کنده شد. خرگوش گفت: «دمم را بده!» آدم برفی گفت: «تو دماغم را بده تا من هم دمت را بدهم!» خرگوش گفت: «توی این برف و زمستان من از کجا هویج بیاورم؟» آدم برفی گفت: «من نمی‌دانم. من دماغم را می‌خواهم.» خرگوش رفت در خانه‌ی خاله پیرزن و گفت: «خاله پیرزن! لطفاً یک هویج به من بدهید تا آن را به آدم برفی بدهم و دمم را از او پس بگیرم.» خاله پیرزن گفت: «برف روی پشت بام را پارو کن تا به تو هویج بدهم!» خرگوش، پارو

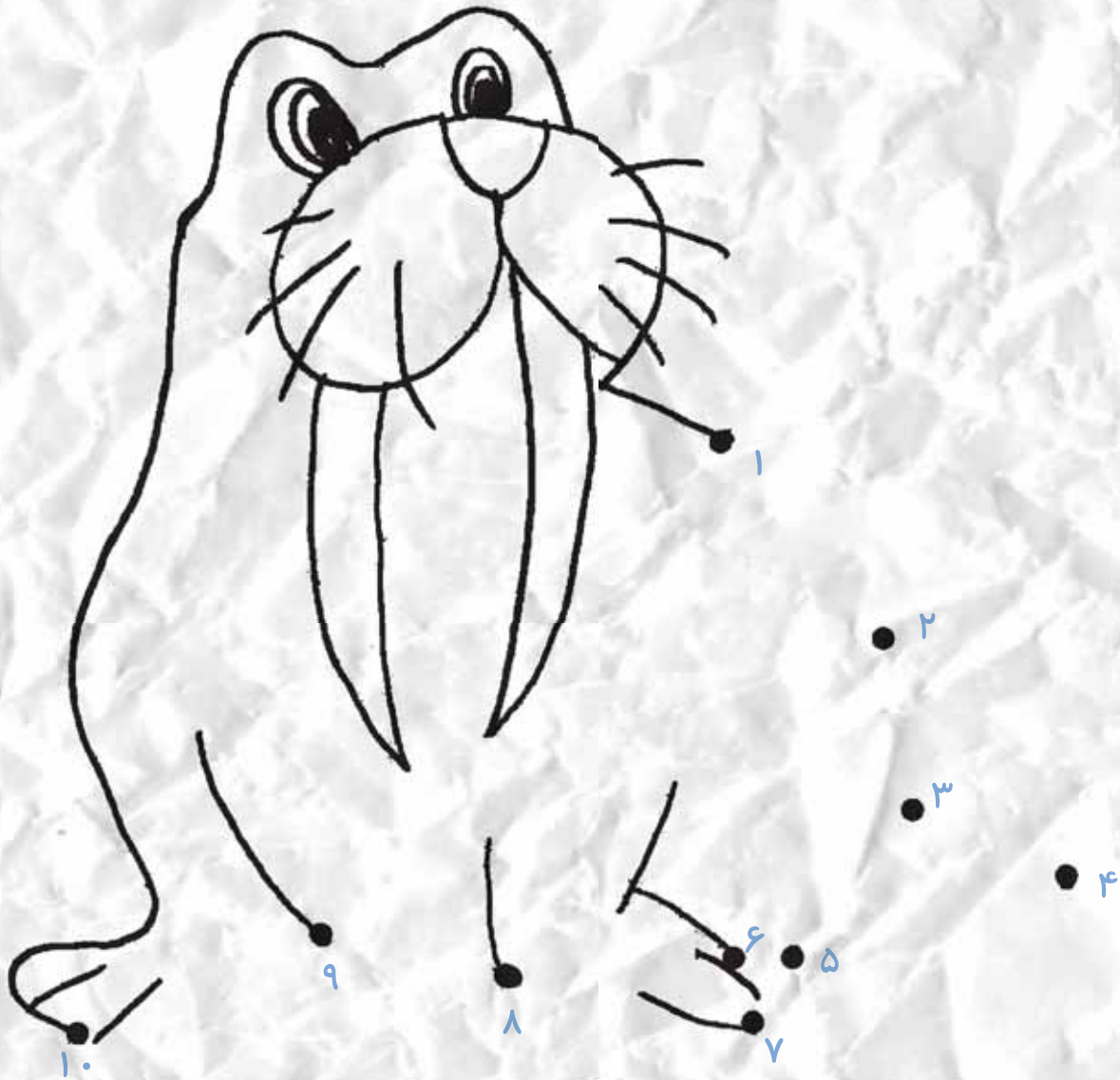


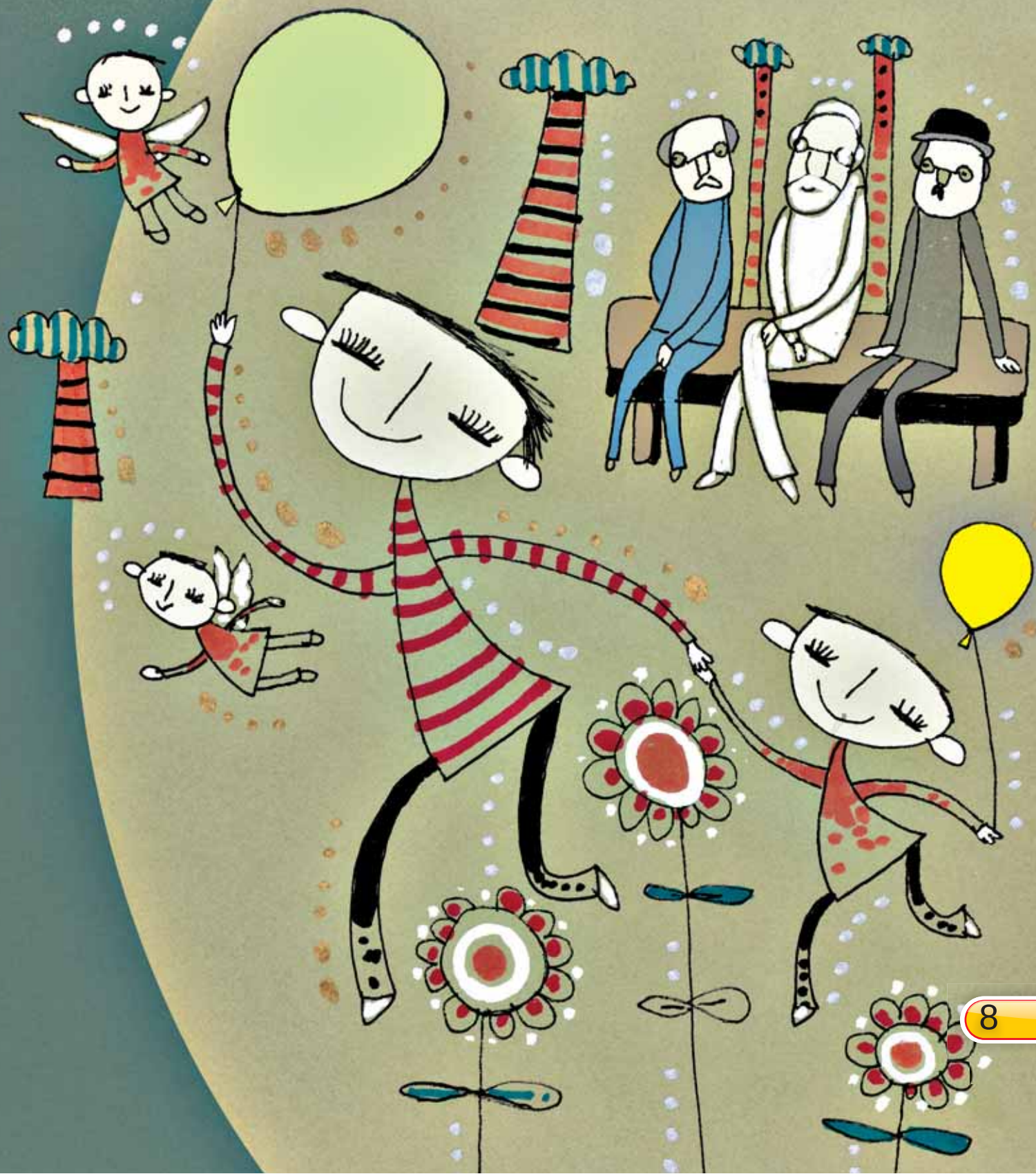
را برداشت و رفت بالای پشت بام.
آدم برفی هم پیش او رفت و دوتایی
همه‌ی برف‌ها را پارو کردند. پیرزن
خوش حال شد. چندتا هویج به
آنها داد. خرگوش، کوچک‌ترین
هویج را به آدم برفی داد و دمش
را گرفت. بقیه‌ی هویج‌ها را هم
خودش خورد!





دایره‌های سیاه 1 تا 10 را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فخته‌ها



دیروز، پدربزرگ، من و حسین را به پارک نزدیک خانه‌شان برد. دوستان پدربزرگ روی صندلی پارک نشسته بودند. وقتی من آن‌ها را دیدم، فوری سلام کردم. اما حسین سلام نکرد. دوستان پدربزرگ به سر من و حسین دست کشیدند و گفتند: «ماشالا... ماشالا...» حسین را به کناری بردم و گفتم: «باید به بزرگ‌ترها سلام کنی. این آقاها دوستان پدربزرگ هستند، حالا با هم می‌رویم تا تو به آن‌ها سلام کنی.» من و حسین دوباره پیش پدربزرگ و دوستانش برگشتیم. من گفتم: «پدربزرگ! حسین می‌خواهد چیزی بگوید.» پدربزرگ گفت: «مگر حسین حرف زدن هم بلد است؟! بگو جانم! بگو!» اما حسین حرف زدن بلد نیست او فقط سرش را تکان داد و خندید. گفتم: «این یعنی سلام!» پدربزرگ و دوستانش خیلی خندیدند. پدربزرگ گفت: «آفرین به تو که کارهای خوب را به حسین یاد می‌دهی. سلام کردن آن قدر کار خوبی است که پیامبر همیشه زودتر از دیگران سلام می‌کردند، حتی به بچه‌های کوچک! آفرین به تو که به حسین یاد دادی سلام کند.» آن روز من و حسین در کنار پدربزرگ بازی کردیم و به ما خیلی خوش گذشت. حسین پسردایی کوچولو و بامزه‌ی من است و من خیلی چیزها را باید به او یاد بدهم!

دعا



♦ افسانه شعبان نژاد

خدا، خدای مهریون
که هستی توی آسمون
بابام می گه هر جا باشی
گوش می کنی به حرفامون

می خوام با تو حرف بزنم
صدام می آد تا اون بالا
مامان من مریض شده
خوبش بکن همین حالا









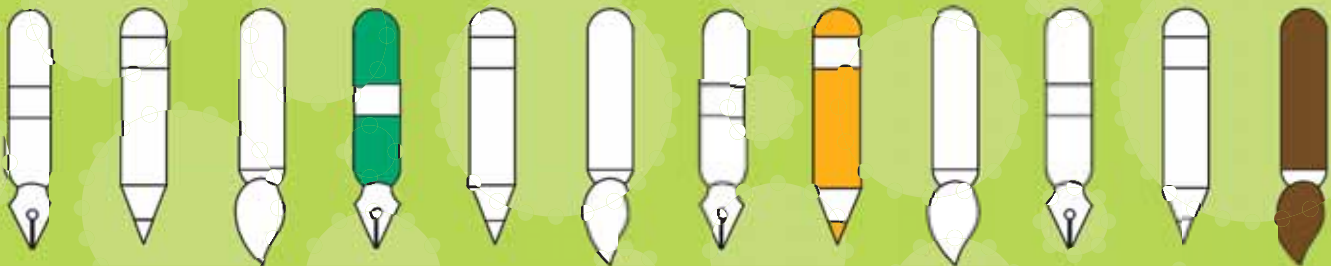


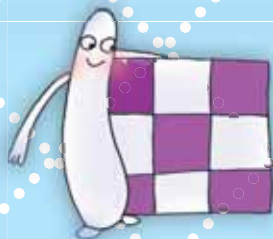
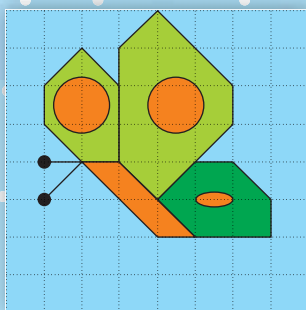


پایان

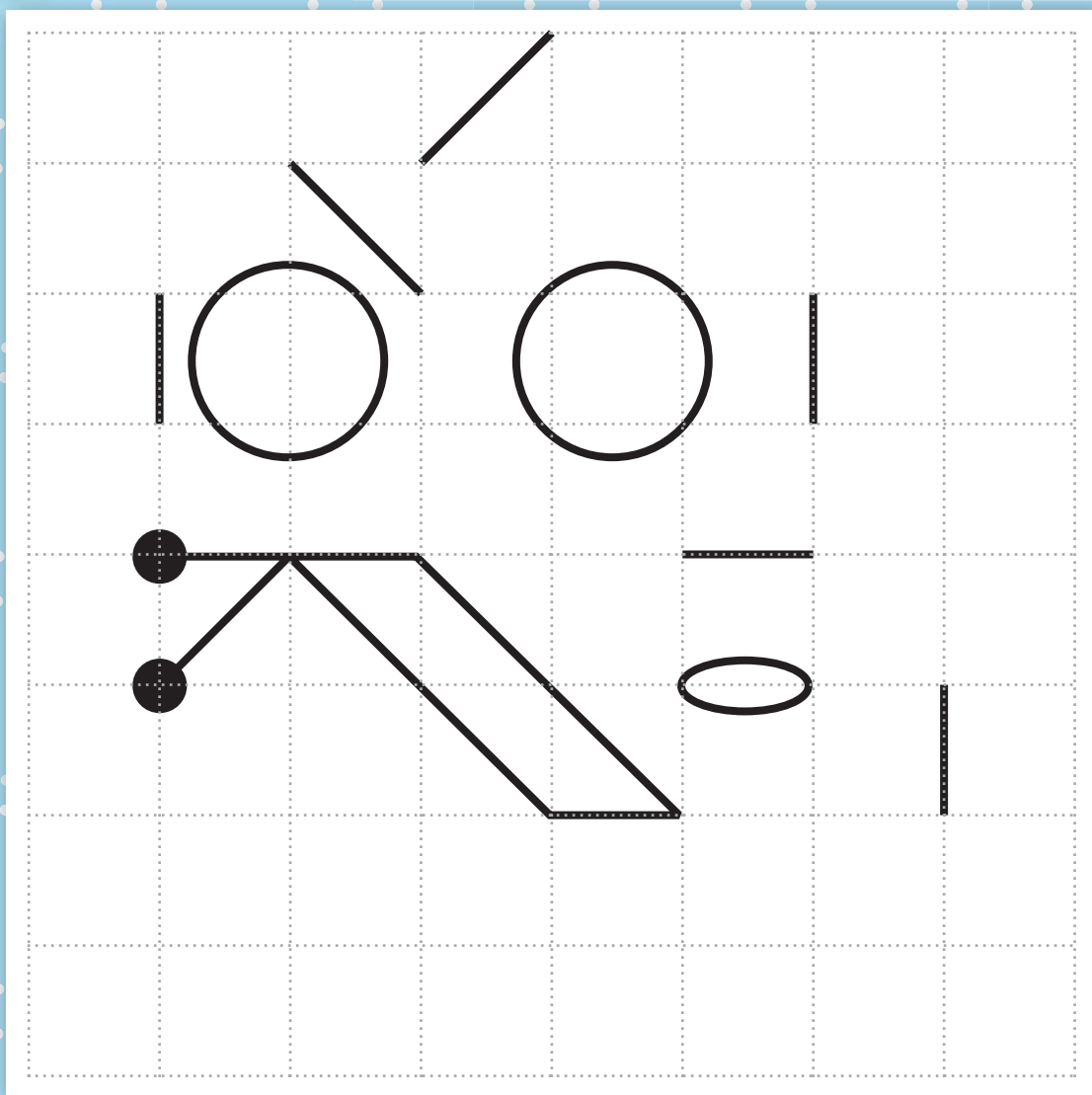


به رنگ شکل‌ها دقت کن و شکل‌هایی را که رنگ ندارد را رنگ کن!





جدول را کامل و رنگ کن.





خانه‌ی ما

ساعت تیک تیک تیک صدای می‌کرد.
مامان چایی درست کرد.
یک نفر در زد.
بابا از کار به خانه آمد!
خانه‌ی ما پر از بوی چای و صدای خنده و شادی شد.





پرنده



میمون



خرگوش



درخت



بادبادک

بادبادک بازی

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک  درست کرده بود و توی جنگل مشغول بازی بود. اما بعد از این که

کمی بالا رفت، گیر کرد به شاخه‌ی . هر چه قدر نخ را کشید،

از شاخه جدا نشد.  بالای  بود که گفت: «جان! اگر نخ را

بکشی، لا به لای شاخه‌ها پاره می‌شود. این قدر نخ را نکش!» گفت: «تو

می‌توانی  مرا از شاخه‌های  جدا کنی؟» گفت: «من نوکم کوچولو

است. نخ دور شاخه‌ها گره خورده. نمی‌توانم آن‌ها را باز کنم. اما  می‌تواند

کمک کند.» گفت: «می‌روی را خبر کنی؟» گفت: «همین جا باش

تا او را خبر کنم.» رفت و کمی بعد با برگشت. از بالا

رفت. نخ به شاخه‌ها گره خورده بود. حتی هم نمی‌توانست آن را باز

کند. گفت: «جان! نخ را پاره می‌کنم. را پایین می‌آورم تا دوباره

به آن نخ ببندی!» گفت: «باشد این فکر خوبی است!» نخ را پاره

کرد. اما همان موقع باد وزید و را برد به آسمان. گفت: «آه! م!

گفت: «آه ت!» حالا نوبت بود که یک کاری کند! او پرواز کرد

و به رسید. گوشه‌ی آن را به نوکش گرفت و پر زد و پایین آمد. را

جلوی گذاشت و گفت: «این هم ت!»

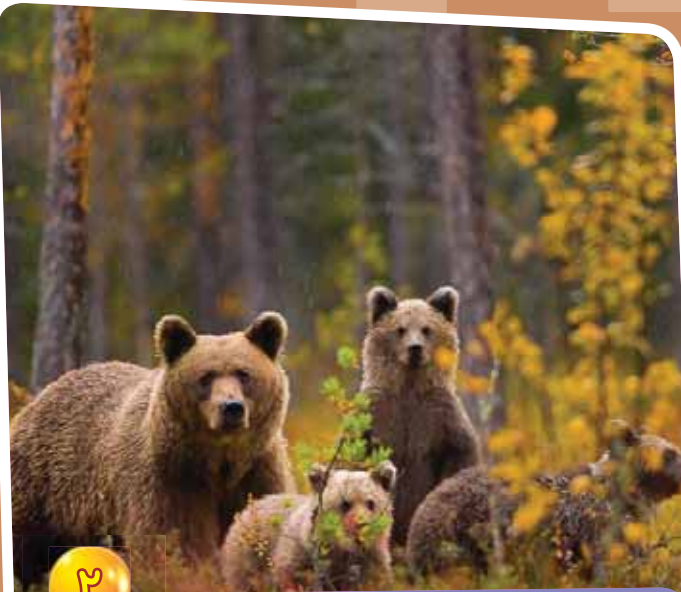
و و با کمک هم نخ را دوباره بستند. حالا سه دوست بودند

که برای بازی رفتند تا یک جای بدون پیدا کنند!

قصه حیوانات



این سنجاقک‌ها، مشغول تماشای چی هستند؟



خرس‌ها چی را تماشا می‌کنند؟



آنها دو تا دوست خوب را تماشا می‌کنند!



و این بچه میمون‌های ناقلای چی دیده‌اند؟



هر روز، خیلی‌ها به تماشای آن‌ها می‌آیند.



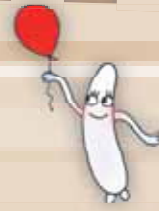
دوستی یک آهو و یک گربه‌ی کوچولو!



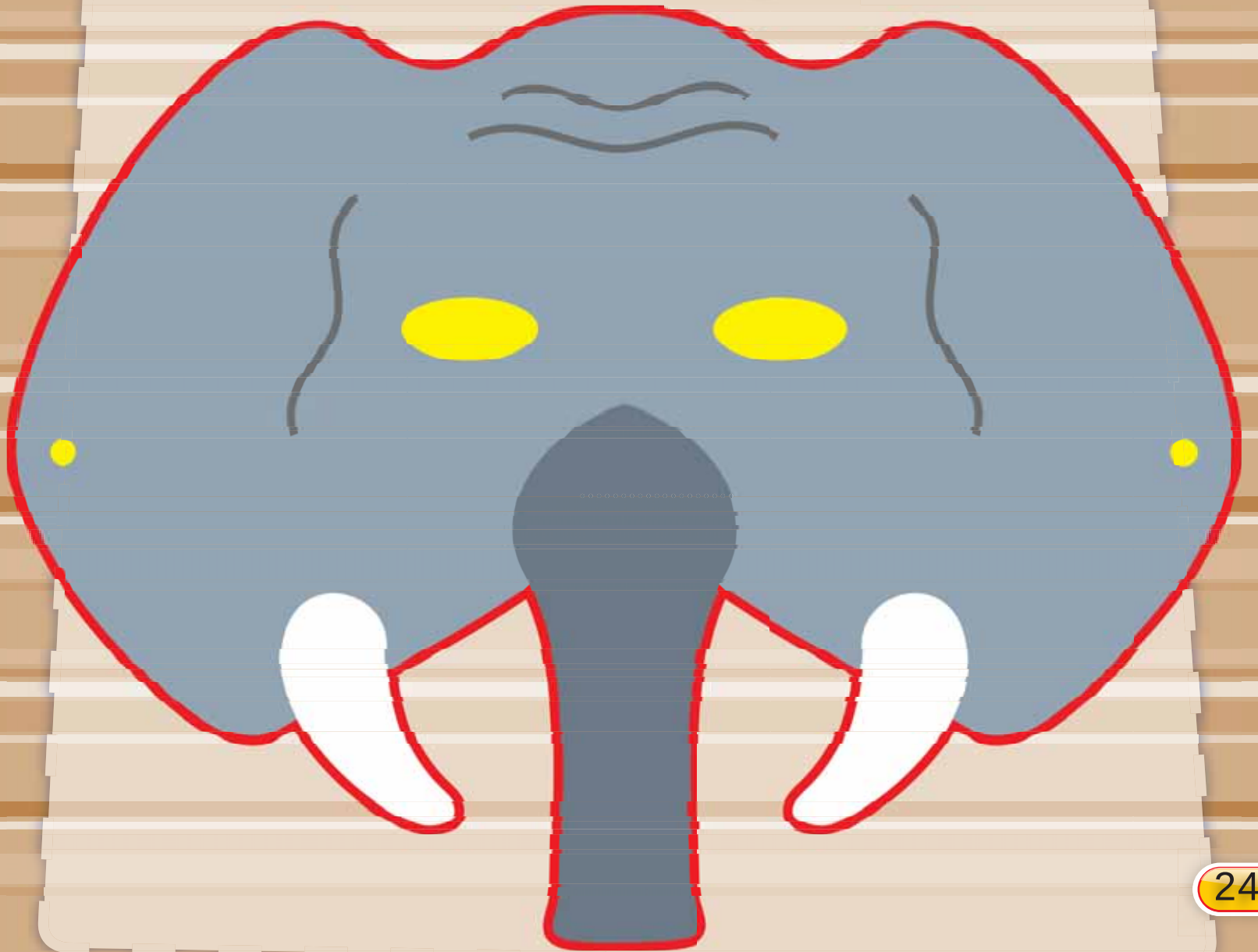
حتی برای آن‌ها که تنها هستند و حوصله‌ی هیچ‌کس را ندارد!



راستی که یک دوستی قشنگ، دیدنی‌ترین چیز دنیاست.



کار دستی



دوست خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۹۰

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:

هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:

هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران (شهرستان):

هر نسخه ۲۰۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکن مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱) در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای نمبر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان

تزارنده ها

مصطفی رحماندوست

لالایی جیر جیر که

جیر جیر و جیر جیر و شده

چه لای لای خوشگلی

شب شده، خیلی دیر شده

دیر شده، وقت خواب شده

هوهوی لالایی باد

لالالا، جیر جیر جیر

قور قور قو، خوابم میاد!



